جلسه 315

دوشنبه 10/01/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تزاحم واجبات ضمنیه بود. عرض کردیم که نظر مشهور که قواعد تزاحم را اجراء می کنند در تزاحم واجبات ضمنیه، صحیح نیست، بلکه بازگشت آن به تعارض است. ما اگر عاجز شدیم از جمع بین دو شرط در نماز، اگر دلیل نبود که الصلاة لا تسقط بحال، که می گفتیم تکلیف ساقط است. تکلیفٌ واحد بالصلاة التامة که دارای ده جزء است و ما عاجزیم از این ده جزء، پس تکلیف ساقط است. ولی وقتی دلیل آمد گفت الصلاة لا تسقط بحال، می فهمیم که تکلیف به صلاة ناقصه داریم. اما این صلاة ناقصه آیا مشروط است به این شرط، یعنی وضوء مثلا، یا مشروط است به آن شرط دیگر یعنی طهارت من الخبث با توجه به اینکه من قادر بر جمع بین الوضوء والطهارة الخبثیه نیستم آب به اندازه هر دو وجود ندارد. نمی دانیم. شاید هم اصلا نماز واجب در حق ما مشروط باشد به احد الشرطین علی وجه التخییر. اطلاق "إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم" می گوید الوضوء شرط للصلاة. تعارض می کند با اطلاق دلیلی که می گوید الطهارة من البخبث شرط للصلاة.

آقای سیستانی فرمودند که اگر تزاحم بود بین جامع رکن و غیر آن (جامع رکن مثل طهارت از حدث)، خب جامع رکن مقدم است. ولی اگر تزاحم بود بین واجبات غیر رکنیه، یا بین ارکان اختیاریه، اینجا باید اهم را مقدم کنیم. چرا؟ چونکه موضوع وجوب رکن اختیاری قدرت است. إذا قدرت فارکع قائما. از کجا این مطلب را فهمیدیم؟ از اینجا فهمیدیم که گفت إن لم تقدر فارکع جالسا. در مورد غیر ارکان هم از ادله استفاده کردیم که إذا قدرت فاقرأ السورة، إذا قدرت فقم فی حال القرائة.

خب إذا قدرت فارکع قائما با إذا قدرت فاقرأ فی صلاتک هر دو مشروط به قدرت هستند.

ایشان فرموده اند نگاه می کنیم هر کدام که اهم بود عرف می گوید تو قادر بر اهم هستی وعاجز از غیر اهم. علاوه بر اینکه اگر یکی فریضه بود مثل رکوع قائما که فریضه است ولو رکن اختیاری است اما فریضه است، خب الفریضة تقدم علی السنة عند التزاحم.

ما دیروز دو اشکال کردیم تکرار نمی کنیم.

اشکال سومی که امروز به ایشان می کنیم این است که: برفرض در مواردی که یکی اهم است عرف بگوید تو عاجزی از غیر اهم، برفرض این را ما قبول کنیم، اما در جائی که مساوی هستند، تزاحم شد بین قرائت با تشهد، هر دو مساوی اند. إذا قدرت فاقرأ فی صلاتک، إذا قدرت فتشهد فی صلاتک. شما فرمودید که من قادرم بر احدهمای لابعینه، چرا؟ عرف می گوید من قادرم بر قرائت، قادرم بر تشهد. عرف حداقل در موارد تساوی هرکدام را که دست بگذارید می گوید من قادر بر آن هستم. الان شما می گوئید من قادرم بر قیام، قادرم بر جلوس، نمی گوئید من قادرم بر احدهمای لابعینه. آیا می توانی بایستی؟ بله، آیا می توانی بنشینی؟ بله، با اینکه جمع بین الضدین محال است، ولکن قدرت بر قیام و قدرت بر جلوس هر دو عرفا محقق است. در جائی که اهم و مهم نیست متساوی هستند، عرف می گوید تو قادری بر قرائت. پس إذا قدرت فاقرأ فی صلاتک موضوعش محقق است. إذا قدرت فتشهد فی صلاتک هم موضوعش محقق است.

سؤال وجواب: اتفاقا بحث در این است که ایشان فرمود در فرضی که یکی اهم است، عرفا قادر بر غیر اهم نیستیم، و اگر هر دو مساوی هستند، عرفا تنها قادریم بر جامع تخییری، قادریم بر احدهمای لابعینه. می گوئیم کی عرف می گوید تو قادری بر احدهمای لابعینه در فرض تساوی. عرف می گوید تو قادری بر این و قادری بر آن. موضوع هر دو محقق است، إذا قرأت فاقرأ السورة فی صلاتک با إذا قدرت فتشهد فی صلاتک موضوع هر دو فعلی است با هم تعارض می کنند.

سؤال وجواب: جمع بین هر دو را قادر نیستید، اما قادر بر قرائت هستید یا نیستید؟ إذا قدرت فاقرأ فی صلاتک، قادرید، إذا قدرت فتشهد فی صلاتک، بر او هم قادرید.

پس در فرض تساوی قدرت بر کل واحد منهما هست، کما اینکه الان از خود شما بپرسند که انت تقدر علی القیام؟ می گوئی نعم، بپرسند انت تقدر علی الجلوس؟ می گوئیم نعم. با اینکه از نظر آقای سیستانی باید بگوئی لا. أنا لا اقدر الا علی احد الامرین لا بعینه. در حالی که عرف اینطور نیست.

پس در فرض تساوی موضوع در هر دو فعلی است، این می گوید إذا قدرت فاقرأ فی صلاتک، آن هم می گوید إذا قدرت فتشهد فی صلاتک، و ما می دانیم هر دو با هم واجب نیست لعدم القدرة علی الجمع بینهما.

بله اگر از خارج بدانیم یکی اهم است، ما قبول داریم، عرف می گوید با وجود اهم تو قادر بر مهم نیستی. این را قبول کردیم، ولکن از کجا بفهمیم که چه چیزی اهم است؟

بله! در غیر واجبات ضمنیه، دو تا تکلیف مستقل بود، خب این تکلیف مستقل ملاکش اهم است. او را می فهمیم. اما در واجبات ضمنیه ملاک واحد است. ملاک ارتباطی واحدی هست در این نماز، من نمی دانم در زمانی که عاجزم از جمع بین این دو شرط، آیا بعد از اینکه دلیل آمد گفت الصلاة لا تسقط بحال، والا اگر دلیل نبود که می رفتم می خوابیدم، دلیل آمد گفت الصلاة لا تسقط بحال، من نمی دانم آیا این شرط مثلا وضوء دخیلٌ فی الملاک أو الطهارة من الخبث دخیل فی الملاک. بحث اهم و مهم بودن اینجا فرض نمی شود به این معنا که من بدانم وضوء اهم است. از کجا می دانم وضوء اهم است؟ بله وضوء از شرائطی است که اخلال به آن سهوا و جهلا مبطل است، اما در فرضی که التفات هست به هر دو شرط، هم من التفات دارم به وضوء و هم التفات دارم به طهارت از خبث، ولی عاجزم از جمع بینهما، أیّ منهما دخیل فی الملاک؟ من چه می دانم.

پس اینجا این بیان ایشان درست نمی شود.

بله این بیان که فریضه بر سنت عند التزاحم مقدم است، ما این را قبول داریم و با ایشان موافقیم. فریضه بر سنت عند التزاحم مقدم است. یعنی اگر تزاحم شد بین وضوء و بین طهارت از خبث (در همان مثالی که فرض کردیم که لا یجد الماء للوضوء وللتطهیر من الخبث معا)، ما از روایات استفاده کردیم عمده اش روایتی بود که در باب سعی وطواف وارد بود که لیس السعی کرمی الجمار إن السعی فریضة و رمی الجمار سنة، یا روایت ابن ابی نجران بود که بعدا مطرح خواهیم کرد، ولذا ما قبول داریم که در تزاحم بین فریضه و سنت، فریضه مقدم است. و لذا ما اشکالمان به آقای سیستانی این بود و خدمت ایشان هم عرض کردیم که شما چرا در دوران امر بین وضوء و طهارت از خبث، طهارت از خبث را مقدم کردید در تعلیقه عروه؟

سؤال وجواب: وضوء هم در حدیث لا تعاد جزء فرائض شمرده شده است (لا تعاد الصلاة الا من خمس: الطهور ... و طهور برای شخص مختار یعنی وضوء) و هم در قرآن آمده است. وضوء قدر متیقن از فریضه است و کسی در فریضه بودن آن مناقشه نکرده است.

سؤال وجواب: البته این مطلب را برخی مثل آقای صدر گفته اند که طهور یعنی استعمال فیما یعتبر الطهارة فیه. اعم از طهارت حدثیه و طهارت خبثیه. ولذا آقای صدر معتقد است که کسی که نماز بخواند با لباس نجس عن جهل بالحکم، مثلا نمی دانست خون تخم مرغ نجس است، لباسش ملوث شد به خون تخم مرغ و آنقدر هم زیاد است که معفو نیست یا بالاخره همراه با زرده تخم مرغ است که نجس و متنجس همه با هم مخلوط هستند که معفو نیست. سالها با این وضع نماز خواند. آقای صدر می گوید حالا که متوجه شدی تمام نمازها را قضاء کن. چرا؟ برای اینکه تو می دانستی موضوع را یعنی می دانستی لباست ملوث است به خون تخم مرغ، فقط حکم را نمی دانستی. با حدیث لاتعاد مثل آقای خوئی می خواهند نماز تو را تصحیح کنند، اما من آقای صدر می گویم الطهور به معنای استعمال الماء فیما یعتبر فیه الطهارة است که شامل طهارت خبثیه هم می شود، ولذا تو مشمول حدیث لاتعاد نیستی. برو تمام این نمازهایی که عن جهل بالحکم من النجاسة أو المانعیة قضاء کن. ولی ما در بحث فقه عرض کردیم همانطور که بقیه آقایان هم مطرح کرده اند انصاف این است که طهور ظاهر است در همان طهارت از حدث. و تحقیق ذلک فی محله.

به هر حال عرض ما این است که ما اشکال می کردیم به آقای سیستانی، ایشان قبول دارند که طهور شامل طهارت خبثیه نمی شود، مثل آقای صدر نیست، اشکال می کردیم می گفتیم شما که قبول دارید وضوء فریضه است، طهارت از خبث هم که قبول دارید سنت است، قبول هم دارید که عند تعارض الفریضة و السنة فریضه مقدم است، پس چرا اینجا فتوی دادید به تقدیم طهارت از خبث؟

ایشان می فرمودند که ما از مجموع روایات کشف کردیم که امر وضوء سهل است و به ادنی عذری وجوب وضوء مرتفع می شود. که این استقراء خیلی برای ما واضح نیست.

به هر حال اصل این کبرایی که ایشان ادعا کرد ما قبول داریم، اگر از خارج دلیل داشتیم که الصلاة لا تسقط بحال که داریم، آنوقت قبول داریم که عند تزاحم الفریضة و السنة فریضه مقدم است، ولذا ما در این مثال معتقدیم وضوء مقدم است و باید وضوء بگیرد و با بدن نجس نماز بخواند بخاطر اینکه وضوء فریضه است.

سؤال وجواب: فرض این است که حدیث می گوید که فریضه بر سنت مقدم است و وضوء فریضه است، بدل دارد یا ندارد این مهم نیست.

پس ما این کبری را قبول داریم.

یک مطلب دیگری هم عرض کنیم: و آن این است که آقای سیستانی فرموده اند: اگر تزاحم بشود در غیر ارکان، مثل همان قرائت و تشهد، واقع این تزاحم، تزاحم حقیقی است بین واجبات نفسیه. اصلا مصداق حقیقی است برای همان بحث تزاحم. اصلا واجبات ضمنیه نیست واجبات نفسیه است. چطور؟ ایشان فرموده ما معتقدیم که سنن یعنی همان واجبات غیر رکنیه امر نفسی دارد. پیامبر اکرم امر کرده است امرا نفسیا که إقرأ فی صلاتک یا تشهد فی صلاتک. این امر شرطی نیست، بلکه امر نفسی است، امر استقلالی است. چه جور گفته اند انقذ الغریق و صل، که دو تا تکلیف نفسی استقلالی است، اینجا هم دو تا تکلیف نفسی استقلالی است، إقرأ فی صلاتک، تشهد فی صلاتک.

منتهی فریضه یعنی نماز یک قید کلی دارد، نماز مشروط است به عدم ترک سنت بلا عذر. نمازی صحیح است که ترک نکنید سنت را من دون عذر. اگر کسی عالم عامد باشد ترک کند قرائت را، شرط فریضه عدم اخلال به سنت است من دون عذر، شرط محقق نشده است. ولی اگر تزاحم شد، واقعا تزاحم است بین وجوب نفسی قرائت و وجوب نفسی تشهد.

آنوقت، وقتی تزاحم حقیقی بود چون دو تا واجب نفسی استقلالی هستند، کدامها اهم هستند؟ دیگر اینجا واجب ضمنی نیست، بلکه واجب نفسی است، منتهی وجوبش از ناحیه امر پیامبر اکرم آمده است. تشهد یک واجب مستقلی است در نماز که ظرفش نماز است. ولکن اگر عمدا تشهد را ترک کنید شرط نماز عدم الاخلال بالسنة است بلا عذر. اخلّ هذا بالسنة بلا عذر فبطلت فریضته. اما اگر عذر دارید، جاهل قاصر، مضطر اینها معذورند، اخلال به سنت که می کنند فریضه شان باطل نمی شود. السنة لا تقض الفریضة به تعبیر آقای سیستانی نفی می کند ارتباط کامل را بین فریضه و سنت، می گوید ارتباط بین فریضه و سنت در حال عذر نیست، فقط در حال غیر عذر ارتباط دارد فریضه به سنت. و لکن سنت یعنی اوامر استقلالیه به سنن. اگر اهم بود قرائت یا محتمل الاهمیة بود، اگر شما آن را ترک کنی، ترک او عن عذر نخواهد بود. ولی اگر بروی تشهد را ترک کنی، ترک تشهد می شود ترک عن عذر چون غیر اهم را ترک کردی. ترک غیر اهم ترک عذری است در فرض تزاحم. و اگر مساوی بودند یکی را به نحو تخییر انجام دادی دیگری را ترک کردی، ترک دیگری می شود ترک عن عذر. عذر است دیگر.

سؤال وجواب: رکوع واقعا وجوب ضمنی دارد چون ارشاد است به اینکه رکوع جزء نماز است، یعنی امر دارید به نماز مشتمل بر رکوع. و لکن امر ندارید به نماز مشتمل بر قرائت و تشهد. نه، امر دارید به ذات نماز، یک امر استقلالی هم پیامبر اکرم کرد به اینکه إقرأ فی صلاتک. مثل اینکه کسی نذر می کند که در نماز قنوت بجا می آورم، خب این امر قنوت که امر ضمنی نمی شود می شود امر استقلالی. منتهی فرقش این است که پیامبر وقتی دستور داد خدا یک شرط کلی گذاشته است که نمازی صحیح است که اخلال به سنت من دون عذر نباشد. اگر اینجوری باشد فرمایش ایشان خیلی روشن است، منتهی در مورد سنن نه در مورد ارکان اختیاریه. ارکان اختیاریه ایشان می گویند همان تقریب سابق را باید پیش بکشیم. اما راجع به سنن یک تقریب دومی هست و ایشان ثمراتی بار کرده است:

مثلا فرموده: دیگر اصلا نیازی به بحث اقل و اکثر ارتباطی ما نداریم در بحث سنن. چون خیلی ثمرات بر این مطلب بار می شود که یکی از آنها این است که ایشان می گوید شک می کنی آیا سوره در نماز واجب است یا نیست، شک می کنی در وجوب نفسی سوره. این دیگر برائت در اقل و اکثر ارتباطی نمی شود، می شود برائت در شبهه بدویه. آقایانی که برائت در اقل و اکثر را انکار می کنید، مثل مرحوم آخوند که برائت عقلیه را منکر است یا بعضی ها برائت شرعیه را هم منکرند، در سنن آقای سیستانی فرموده اصلا اقل و اکثر ارتباطی نیست. امر نفسی نمی دانیم قرائت سوره دارد یا ندارد، برائت از وجوب نفسی قرائت سوره جاری می کنیم. وقتی برائت جاری کردیم به عنوان برائت از شبهه بدویه می شود، اقل و اکثر ارتباطی نیست. آنوقت نتیجه این می شود که وقتی من سوره را ترک کردم دیگر اخلالم به سوره اخلال لا عن عذر نیست. آخه گفت فریضه مشروط است به عدم اخلال به سنت بلا عذر. سوره اگر هم سنت باشد اخلال من دیگر اخلال عن عذر است. پس برائت از وجوب استقلالی سوره ما جاری کردیم. این هم از ثمرات نظر ایشان.

یک ثمرات دیگری هم ایشان مطرح می کند، مثلا اگر صبی انگشتر طلا دست کند و نماز بخواند، چرا نمازش باطل باشد؟ برای اینکه (این سنت است) امر نفسی یا نهی نفسی شامل صبی نمی شود، رفع القلم عن الصبی. ولذا ایشان گاهی این نتیجه را هم گرفته است فرموده اگر صبی آمد لبس خاتم ذهب کرد، خب این نهی ندارد. دیگران اشکال می کنند و محل بحث است، آقای سیستانی می گوید نه نمازش صحیح است. چرا؟ برای اینکه رفع القلم می گوید پوشیدن طلا بر صبی حرام نیست. یعنی نهی پیامبر از لبس ذهب رفع شد از صبی. تمام شد و رفت. دیگر پیامبر نسبت به صبی اصلا امر ونهی ندارد.

وثمرات دیگری که در جای خودش باید بحث بشود.

اقول: این فرمایش آقای سیستانی دو تا اشکال دارد:

اشکال اول: اگر کسی آمد ترک کرد سنن نماز را، باید بگوئید به تعداد سنن عقاب دارد. یعنی در واقع می شود بنابر اینکه اصغار علی الصغیرة موجب فسق بشود این اصرار علی الصغیره است دیگر. لا صغیرة مع الاصرار، اشد الذنوب ما استهان به صاحبه.

آنوقت کسی که نماز می خواند اول وقت اگر عمدا اخلال بکند به ارکان، خب نمازش باطل حرفی نیست، آیا عقاب هم می شود که چرا ترک کردی سنن را؟ قطعا عقاب نمی شود، خب یک نماز دیگر آخر وقت می خواند. با اینکه اگر ما اوامر استقلالیه به سنن بگوئیم این شبهه پیش می آید که خالف السنن. پیامبر فرمود در نمازت قرائت بخوان نخواند. ما می گوئیم عیب ندارد، مرکب ارتباطی است نمازش باطل شد آخر وقت نماز می خواند. اما از نظر آقای سیستانی وقتی اوامر نفسیه به سنن هست، خب این اوامر نفسیه را ترک کرد باید عقاب بشود، وبعید است ایشان به این نتیجه ملتزم باشد.

پس لازمه فرمایش آقای سیستانی تعدد عقاب است بر ترک سنن. هذا اولا.

اشکال دوم: این فرمایش آقای سیستانی یک احتمالی است در حدیث لا تعاد، (کما اینکه خدمت خود ایشان هم عرض می کردیم)، قرینه معینه ندارد. احتمال های دیگری هم در حدیث لاتعاد هست. احتمال دیگر این است که امر به سنن امر نفسی نباشد بلکه امر شرطی و جزئی باشد. ظاهر اینکه پیامبر فرمود لاصلاة الا بفاتحة الکتاب ارشاد به جزئیت فاتحة الکتاب است، چرا این را معنا می کنید امر نفسی به فاتحة الکتاب؟ ظاهرش امر شرطی و یا جزئی است به فاتحة الکتاب. در عین حال اگر کسی عن جهل قصوری بل عن جهل تقصیری علی ما هو الصحیح عندنا اخلّ بالسنن، نمازش صحیح است. نماز با اخلال به سنن عن جهل قصوریّ بل عن جهل تقصیریّ بنظرنا وفاقا لشیخنا الاستاذ و السید الصدر فی الجهل التقصیری، منافات ندارد نماز صحیح باشد در عین حال ترک کرده نماز کامل را. ما یک توجیهی که می کردیم این بود که می گفتیم هر مکلفی دو تا امر دارد، یک امر دارد به نماز کامل، و یک امر دارد به جامع بین نماز کامل و نماز ناقص در حال جهل و نسیان. دو تا امر داریم. این یک هم یک توجیه است. آن کسی که در حال جهل و نسیان نماز ناقص بخواند امتثال کرده است این امر به جامع را. و آن امر به صلاة تامه هم ساقط شده است. چون موضوع امر به صلاة تامة مشروط است که صل صلاة تامة ما لم تأت بصلاة صحیحة. این آقای جاهل اگر نماز ناقص بخواند عن جهل، امتثال کرده است اگر به جامع را، نمازش صحیح است. امر به نماز تام هم ساقط شده، چون غایتش حاصل شده است، صل صلاة تامة ما لم تأت بصلاة صحیحة و هو قد أتی بصلاة صحیحة. آنوقت خالفَ این آقا امر به صلاة تامه را و وافقَ امر به جامع را، چه اشکالی دارد. خالفَ امر به صلاة تامه را، ولذا به او می گویند اخلال کردی به سنت، بلکه اگر جاهل مقصر بود و ما حدیث لا تعاد را شامل او دانستیم می گوئیم اصلا عقاب هم می شوی که چرا امر به صلاة تامه را ترک کردی. ولی در عین حال نمازش صحیح است بخاطر اینکه امتثال کرد این امر به جامع را. این هم یک توجیه. منحصر نیست توجیه به آنچه ایشان و آقای سیستانی فرموده اند که ما برای تک تک سنن اوامر استقلالیه در نظر بگیریم. چه لزومی دارد؟ خلاف ظاهر ادله است. لا صلاة الا بفاتحة الکتاب ظاهرش این است که فاتحة الکتاب جزء است نه اینکه یک امر نفسی دارد.

و ما با این توجیهی که مطرح می کنیم هیچ خلاف ظاهر مرتکب نشدیم، حدیث لا تعاد را هم معنا کردیم، دو تا امر درست می کنیم: یک امر به نماز تام ما لم تأت بصلاة صحیحة. یک امر به جامع بین نماز تام و نماز ناقص در حال جهل و نسیان. خب این آقا نماز خواند در حال جهل به جزئیت قرائت، امتثال کرده است امر به جامع را ولذا نمازش صحیح است. چون نمازش صحیح است امر به نماز تام هم ساقط شد، ولکن مخالفت امر به صلاة تام به هر حال کرد، و اگر مقصر باشد نسبت به او، عقاب می شود. این هم یک توجیه است.

سؤال وجواب: ما در بحث خودش گفتیم که تعدد امر موجب تعدد عقاب نیست برخلاف این آقایان مثل آقای خوئی و سیستانی. مثال زدیم گفتیم شما روزی که کنار آب فراتی نعوذ بالله نماز نخواندی، یک عقاب می شوید. یک روز دیگر در بیابان یک بطری آب داشتی گفتند وضوء بگیر نماز بخوان، گفتی ولش کن بگذار بریزیم روی صورتم خنک بشوم. آب ریختی زمین و وضوء نگرفتی. بعد می گویند حالا که آب نداری امر داری به تیمم. امروز دو تا امر داری دیگر. آیا عرفی ملتزم بشویم که آن وقتی که کنار آب فرات بودی و تا آخر وقت واجد الماء بودی یک امر بیشتر نداشتی، اگر نماز نخوانی یک عقاب می شوی. امروز که در بیابان هستی یک بطری آب داشتی اول وقت و آن را هم استفاده نکردی بعدش امر به تیمم داشتی نماز هم نخواندی، ولی چون دو تا امر داری، یک امر به نماز با وضوء اول وقت و یک امر به نماز با تیمم آخر وقت و نماز نخواندی دو تا عقاب می شوی.

می گوئی آنوقتی که کنار آب مباح بودم مرا عقاب کردید، بعد امروز که در بیابان با این وضع نماز نخواندم مرا دو تا عقاب می کنید؟ این عرفی است؟ عرفی نیست و خلاف وجدان است. این تعدد امر در اینجا منافات ندارد که یک غرض است منتهی برای رسیدن به یک غرض مولا دو تا امر گذاشته است. دو تا غرض که تفویت نمی شود.

اینجا هم همینطور است، یک غرض هست، منتهی یک غرض کامل در نماز کامل است، نماز ناقص هم بعضی از این غرض را استیفاء می کند. حالا کسی که نماز نخواند برای چی دو تا عقاب بشود؟ یک غرض کامل را تفویت کرده است. تعدد عقابی در کار نیست. پس این فرمایش آقای سیستانی که خواست در سنن اوامر استقلالیه درست کند بعد بگوید بین این اوامر استقلالیه تزاحکم حقیقی می شود، نه این درست نیست. ما این فرمایش آقای سیستانی را در بحث تزاحم قبول نکردیم.

ولکن یک مطلبی بگوئیم و این بحث را تمام کنیم: ما قائلیم به تعارض در واجبات ضمنیه. دلیل تعارض می کند. بعد از تعارض رجوع می کنیم به اصل برائت. اصل برائت از وجوب قرائت با اصل برائت از وجوب تشهد چون احتمال می دهیم که من مخیر باشم بین القرائة والتشهد عند التزاحم، برائت از تعین قرائت با برائت از تعین تشهد جاری می کنیم علی المسلک الصحیح من جریان البرائة فی دوران الامر بین التعیین و التخییر خلافا للمشهور و منهم السید السیستانی که قائلند که در دوران امر بین تعیین و تخییر باید احتیاط کرد. ما قائل به تخییر هستیم وفاقا للسید الخوئی، نمی دانم آیا بر من متعین است قرائت، برائت جاری می کنم، نمی دانم متعین است تشهد، برائت جاری می کنم، نتیجه اش می شود تخییر.

ولکن در عین حالی که ما با آقای خوئی موافقیم که تعارض است و رجوع می کنیم به برائت، اما یک فرقی با آقای خوئی ره داریم. فرق ما با آقای خوئی ره این است که غیر از اینکه عند تزاحم الفریضة و السنة ما فریضه را مقدم می کنیم بخاطر روایاتی که در باب تزاحم فریضه و سنت است، فرق دیگری که ما با آقای خوئی ره داریم این است که می گوئیم: اگر قرائت محتمل الاهمیة بود، یعنی هر چی فکر می کنم می بینم این تشهد هیچ امتیازی ندارد، اگر امتیازی باشد در عالم مال قرائت است. شما نگوئید آقا احتمالش هست تشهد امتیازی داشته باشد، چون آنجا دارد و اشهد أن محمدا عبده و رسوله لذا این امتیاز دارد. حالا فرض کنید من احتمال نمی دهم که تشهد واجب تعیینی باشد برای من در این حال، احتمالش که ممکن است، ما می گوئیم اگر اینجوری شد دلیل تشهد فی صلاتک معلوم بالتفصیل است سقوطش در این فرض. اصالة الاطلاق در إقرأ فی صلاتک تجری بلامعارض. توضیح ذلک: شما وقتی می دانید تشهد هیچ امتیازی ندارد و اگر امتیازی باشد برای قرائت است، یعنی می دانی احکام خدا تابع ملاک است، ویقینا در تشهد ملاک تعیینی نیست، پس یقینا تشهد واجب تعیینی نیست. پس اصالة الاطلاق در تشهد فی صلاتک یقینا ساقط است. چون اصالة الاطلاق در تشهد فی صلاتک اقتضاء می کرد التشهد واجب تعیینی، در حالی که من علم تفصیلی دارم که تشهد واجب تعیینی نیست چون ملاک بیشتری ندارد. و لکن در مورد قرائت احتمال اهمیت قرائت را که می دهم اصالة الاطلاق در إقرأ فی صلاتک معارض ندارد. آقای خوئی! شما با معارض آمدید نوبت را رساندید به برائت. معارض فرع بر احتمال جریان کل من طرفی المعارضة هست. وقتی من یک طرف معارضه را یقین دارم که خلاف واقع است و ساقط است، تشهد فی صلاتک یقینا واجب تعیینی نیست، خب اطلاق إقرأ فی صلاتک که می گوید من واجب تعیینی هستم معارض ندارد و باید به او اخذ کنیم.

پس اگر احتمال اهمیت در احد الواجبین الضمنین بعینه بدهم، به نظر ما باید او را اخذ کنیم، چون علم به سقوط اطلاق تشهد فی صلاتک که محتمل التعیین نیست پیدا می کنیم، یقینا دیگر او واجب تعیینی نیست. پس اطلاق او که اقتضاء می کرد من واجب تعیینی هستم یقینا ساقط است، اصالة الاطلاق در إقرأ فی صلاتک محکّم است. و این ما را به مسلک مشهور نزدیک کرد. آمدیم از مشهور فاصله بگیریم اما دیدیم که در نهایت من حیث لا یشعر یک مقدار سمت مشهور رفتیم. تعارضی هستیم در واجبات ضمنیه، ولکن چون دو تا مطلب را قبول کردیم مجبور شدیم مثل مشهور حرف بزنیم: یکی اینکه الفریضة تقدم علی السنة. دوم اینکه اگر احد الواجبین الضمنیین محتمل الاهمیة بود اصالة الاطلاق در او تجری بلامعارض.

هذا تمام الکلام فی التزاحم فی الواجبات الضمنیة.

فروعی را ما در جزوه آوردیم، کسانی که علاقه به فروع فقهی دارند این فروع را مطالعه کنند. یقع الکلام فی مرجحات باب التزاحم.